

بحثی در مورد منش حزبی و انفراد منشی روشنفکری

یکی از ویژگیهای شرایط دردناک کنونی و بیماری خطرناکی که گریبانگیر بسیاری از سازمانها و عناصر چپ مدعی مارکسیسم گردیده است همانا لیبرالیسم روشنفکری و روحیه نهیلیستی است. منش حزبی، سانترالیسم دموکراتیک و کلا سازمان و حزبیت درمخيله این افراد و گروهها واژه های کهنه شده ای بیش نیستند و این تنها "من" فرد فاقد مرکزیت است که رها از "همه قید و بندهای دست و پاگیر" می تواند به آنچه که دست نیافتنی است، دست یازد و با انفرادمنشی روشنفکری بر بحران کنونی غلبه نماید.

شک نیست که امروزه مارکسیسم لنینیسم از همه سو و بطور همه جانبه مورد یورش قرار گرفته است و موردی نیست که بورژوازی جهانی بدان هجوم نیاورده باشد. از این رو ما در اینجا به دنبال پاسخگویی به همه مسائل ریز و درشتی که آفریده سرمایه داری و امپریالیسم جهانی است و در راستای منافع طبقات استثمارگر طرح گردیده اند، نمی باشیم. آنچه که قصد پرداختن به آن را داریم منش حزبی و حزبیت است که اینروزها در شرایط ضعف جنبش کمونیستی از سوی انبوهی از جریانات و عناصر مدعی مارکسیسم مورد ملامت و سرزنش قرار گرفته است. "مرده باد سازمان و حزبیت"، "زنده باد لیبرالیسم و انفرادمنشی" یکی از عمده ترین شعارهای محافل بورژوازی و عناصر سرخورده و وازدگان کنونی است. اما مقوله منش حزبی چگونه مقوله ای است و سرمنشا فلسفی آن کدام است و چه جایگاهی را در مارکسیسم لنینیسم داراست؟

الف: شکی نیست که هراسانی به مثابه موجودی اجتماعی و طبقاتی دارای دیدگاهی عام و فلسفی نسبت به جهان، خصوصیات فرهنگی، شخصیت اخلاقی و ویژه گیهای روحی است که در مجموع به آن جهان بینی یا ایدئولوژی می گوئیم. ایدئولوژی هرفردی بر اساس پایگاه طبقاتی آن فرد و تاثیراتی که در طی زندگی از ایدئولوژی های طبقات دیگر می پذیرد، شکل میگیرد. بدین صورت که پرولتاریا بمثابه یک طبقه اجتماعی به علت شرکت مستقیم در پروسه تولید اجتماعی که کار هر جزء در آن به کار همه اجزای دیگر وابسته است و فعالیت و کار فردی به خودی خود نمی تواند ناظر به هیچ هدف و نتیجه مطلوبی گردد و تاثیر پذیرفتن این طبقه از یک چنین نظام تولیدی طبیعتا از لحاظ اخلاقی و روحی خصوصیتی پیدا میکند که منطبق با شرایطی است که با آن سر و کار دارد. یعنی دارای روحیه ای اجتماعی میشود که وی را تشکل پذیر میگرداند. اما برعکس بورژوازی، بدتر و تنگ تر و بادیدی محدودتر از آن یعنی خرده بورژوازی به دلیل دایره تنگ منافع خصوصی و رقابت لاینفکی که بین اجزای آن جریان دارد، دارای روحیه ای انزوا طلب، انفرادمنش و تشکل ناپذیر و بی استعداد برای هر عمل دسته جمعی و دریک کلام اندویدوآلیستی میباشد. یک دکاندار، یک پزشک و یا یک معلم دارای سرمایه علمی و تخصصی میباشد که متعلق به شخص خودشان است و خودشان به تنهایی قادرند که کالا و خدمات خویش را در دکان و مطب خویش به فروش برسانند و به منفعت خویش که هدفشان است برسند. در واقع هیچ بقالی برای خرید و فروش نیازمند کارمکل بقا لهای دیگر نیست. او همانطور که در پشت دیوارها در پیشخوان دکانش محصور است، ذهنی دارد محصورتر و شخصیتی دارد، تنهاتر. روشنفکران نیز چنین اند. پس اگر کمونیستهای واقعی قادرند که وسیعترین و عمیق ترین پیوندها را با توده ها برقرار ساخته و زندگی بدون سازمان و تشکیلات (زندگی جمعی) با همه قیودات و محدودیتهای ظاهری آن برایشان با مرگ یکی است و دریک کلام انسانهایی به منتهای مراتب اجتماعی اند، به علت این است که آئینه تمام نما و روشن طبقه خویش پرولتاریا هستند. طبقات در رابطه متقابلی با یکدیگر می باشند و از هم متاثر می شوند. عناصری از روشنفکران، خرده کاسب ها و حتی بورژواها تحت تاثیر فرهنگ، علم، بینش نوین و بحران جامعه سرمایه داری و جنبش پرولتاریا، به صفوف پرولتاریا آمده و در حزب کمونیست متشکل می شوند و بالعکس کارگرانی نیز تحت تاثیر فرهنگ پوسیده بورژوازی و خرده بورژوازی از لحاظ روحی فاسد شده، خود را به بورژوازی می فروشند و به عمال آن بدل می گردند. بسیاری از کمونیستها که فاسد میشوند و به پرولتاریا خیانت میکنند، از این قبیل اند. حال که روشن شد که اساس و پایه خصوصیات روحی و اخلاقی و دیدگاه کلی هراسانی نسبت به عالم در جایگاه خاص اجتماعی و طبقاتی اوجای دارد و به نسبت نقش اودر تولید اجتماعی شکل میگیرد، ببینیم مقوله منش حزبی چه جایگاهی در مارکسیسم لنینیسم دارد.

ب: ایدئولوژی مارکسیستی لنینیستی یگانه ایدئولوژی است که جهت حرکت تاریخ را نشان میدهد و فقط اعضای حزب مارکسیستی لنینیستی که در پرتو این ایدئولوژی حرکت میکنند از عالم تاریکی تزلزل و بی اختیاری رسته اند و هر قدمی که برمیدارند، با اراده آگاهانه است. اما همان اراده آگاهانه به آنها امر میکند که انفرادمنش نباشند، با صف حزب نظام بگیرند، در جهت حرکت حزب حرکت کنند، عظمت حزب را به طلبند و وجود خود را در حزب ببینند. از اینجا نتیجه میشود که عضو حزب در همه حال در اجتماع سخنگوی حزب است، نه سخنگوی خود. مجری اراده حزب است، نه مجری اراده خود. البته این بدان معنی نیست که سخن و اراده حزب با سخن و اراده عضو حزب علی الاصول دوتاست. جریان بدین گونه است که هر عضو حزب پیوسته در ارتقا سطح آگاهی با دیگران موافق و گاهی مخالف است. گاهی او دیگران را قانع میکند و گاهی دیگران او را. گاهی به اتفاق نظر میدهند و گاهی با اکثریت. البته حزب عموما در مسائل عمده سیاسی و پس از بحث و اقتناع به اتفاق آرا و یا به جلب اکثریت قریب به اتفاق اعضای خودنایل می آید. لیکن امکان این که در این ویا آن مورد مشخص نظریه افرادی با نظریه حزب در تطابق نباشد، امری غیر عادی نیست و حزب هیچگاه نمیتواند و نباید آنها را به چشم پوشی از نظریه خویش وادارد، بلکه آخرین روشنگری را به تجارب آینده و امیگذارد. اما در عمل چه خواهد شد؟ در عمل چه نظریه ای باید در حزب حاکم شود؟ نیروی حزب در جهت اجرای کدام نظریه باید بسیج شود؟ در جهت اجرای نظریه حزب یا نظریه افراد معین؟ بدیهی است که در جهت اجرای نظریه حزب. همین که نظریه ای یا تصمیمی از طرف ارگانهای حزب به نمایندگی از طرف حزب داده شد، آنچه که باید ملاک عمل عضو قرار گیرد، همان نظریه یا تصمیم است و نه نظریه ویا تصمیم شخص او. فقط در چنین صورتی است اراده جمع و اراده حزب میتواند تحقق پذیر باشد. فقط در چنین شکلی است که عضو حزب احترام و اعتماد خود را به مجموعه رفقای خود نشان میدهد. فقط

با مراعات این اصل است که حزب می تواند از وحدت اراده و عمل برخوردار گردد و به درجه کلوپ بحث تنزل نیابد. پس از اینکه نظریه رسمی ارگانهای حزبی اعلام شد، باز هم عضو حزب حق دارند نظریه خود را به اطلاع ارگانهای مذکور برسانند. لیکن اگر به جای تبلیغ نظریه مذکور به تبلیغ نظریه خویش بپردازد، به وحدت حزب زیان رسانده، بر انضباط حزبی تیشه زده و اگر اختلاف نظر خویش را با ارگانهای حزبی به خارج بکشاند و در راه اجرای این و یا آن تصمیم حزب اقدام نکند و یا بطور جدی اقدام نکند، قدرت عمل حزب را فلج ساخته و به دشمنان وی فرصت سوء استفاده داده است. وقتی که نلین تبعیت جزء از کل، فرد از حزب و ارگان پایین را از ارگان بالا متذکر می شد، روشنفکران لیبرال مسلک و اپورتونیست فریاد میکشیدند " ما سرف نیستیم"، آری آنها سرف نبودند لیکن برده نخوت اشراف منشانه محصور در چار دیوار تنگ شخصیت انفرادی و اسیر خودخواهی بودند. اما سرف دوران سرمایه داری یعنی پرولتاریا به خوبی میداند که هیچ ارتشی نمی تواند بدون ستادی استوار به جنگ برود و پیروز شود و ستاد پرولتاریا در جنگ با ارتجاع و امپریالیسم، حزب اوست.

استواری این ستاد نمی تواند بدون تبعیت جزء از کل، فرد از حزب و ارگان پایین از ارگان بالا تحقق پذیرد. اراده پرولتاریا فقط در صورت وجود چنین سیستم سازمانی تجلی می یابد و معجزه آفرین میشود. نلین امراضی از این سیستم سازمانی را " آناشبیسم اشرافی" می نامید و با اپورتونیسم سازمانی که میکوشد از مسئولیت روشنفکران جداگانه در برابر حزب پرولتاریا بکاهد، نفوذ مؤسسات مرکزی را ضعیف نماید، خودمختاری تا استوارترین عناصر حزبی را شدت دهد و مناسبات تشکیلاتی را به قبول صرفا افلاطون مآبانه این مناسبات در گفتار محدود سازد، شدیداً مبارزه میکرد. جنبش حزبی نه فقط در کارهایی که مستقیماً حزبی است، بلکه در کارهایی که حزبی نیست، نیز باید پیوسته متجلی باشد. برای روشن شدن مطلب باید توجه داشت که اعضای حزب عموماً فعالیتهای خارج از حزب دارند. مانند کار در اتحادیه های کارگری، اتحادیه های دهقانی، در سازمانهای دانشجویی، در فراکسیون مجلس، در کمیته نظامی، در اتحادیه زنان، در اتحادیه دانش آموزان، در ادبیات و روزنامه نگاری و غیره و چه بسا که به رهبری این سازمانها، به مقامات موثر آنها، به مدارج عالی آنها ارتقا می یابند و وظیفه آنهاست که ارتقا یابند. عضو حزب هیچگاه و در هیچ حالی نباید فراموش کند که او سرباز حزب است. به اراده حزب عمل میکند. هدف هر فعالیت اش باید پیشرفت تصمیمات حزب باشد. با چنین روحیه و منشی است که او خواهد توانست وظیفه خود را به عنوان عضو و یا رهبر اتحادیه کارگری، دهقانی، سازمان دانشجویی و غیره به بهترین وجهی انجام دهد. آن کارگری که در رهبری اتحادیه کارگری نشسته و روحیه و منش حزبی را زیر پا گذاشته است، برای خود و اتحادیه اش سرنوشتی جز سرشکستگی ندارد. آن شاعر و نویسنده ای که ظاهراً عضو حزب است ولی قلمش در اختیار حزب نیست، عضویت حزب را به بازی گرفته است و نخواهد توانست بار گران مسئولیت شاعری و نویسندگی را به منزل برساند. بی تردید منش حزبی به هریک از شئون فعالیت اجتماعی ما وسعت و عمق تازه مبخشد. در اینجا باید از اشخاصی نیز یاد کرد که عضویت در حزب پرولتری را پذیرفته اند، ولی حیات خود را با حیات خود حزب درنمیامیخته اند. این گونه افراد دفاع پیگیر و بی تزلزل از مارکسیسم لنینیسم را نوعی " تعصب" تنگ نظرانه می پندارند، می خواهند وجیه المله باشند. هم در نزد رفقای کمونیست خود و هم در نزد معاشران غیر کمونیست خود. تقدیس مارکسیستی را با تقدیس مذهبی یکسان جلوه میدهند تا این هردو را به یکباره دور بیاورند و در واقع خود را از تقید عقیدتی و تعهدات آن آزاد کرده باشند. این اشخاص ضربه دشمن را بر حزب می بینند، لیکن در وجود خود احساس نمی کنند، کینه طبقاتی ندارند، مهر طبقاتی هم ندارند. با همه سرخوش اند و اگر کسی مانند آنها نسبت به سود و زیان حزب، نسبت به دوست و دشمن حزب بی تفاوت نباشد، او را خشک، متحجر، خشن و غیر انسانی می شمارند. شکی نیست که منش حزبی در طی مبارزات حزب رشد و قوام می یابد، هر چه حزب در مبارزات خود پیش رود و با دشواریها بیشتر پنجه درافکند، منش حزبی بیشتر ریشه خواهد دوآید. اما روشنگری ایدئولوژیک در این زمینه نیز نقش مهم دارد و باید به آن توجه کافی مبذول شود.

نقل از توفان الکترونیکی شماره 5 دی ماه 1385 ارگان الکترونیکی حزب کار ایران

toufan@toufan.org

www.toufan.org